

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۳ جولای ۲۰۱۲

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلید وی

یا

توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۳۹

به ادامه گذشته:

طبق گفته های شخص "حسین جاسوس"، به دنبال ختم برنامه آموزشی در لبنان، در اواسط سال ۱۳۵۴ وقتی می خواسته از طریق کویت، چمن و قندهار دوباره به کشور برگردد، گویا از طرف پولیس دولت داوود خان دستگیر شده، بر مبنای اسنادی که در اختیار داشته، به اتهام عضویت در "حزب دموکراتیک خلق – جناح خلق" حبس و به زندان افکنده شده است.

او که داستان سرائی و مظلوم نمائی را در دبستان "خمینی" خوب فرا گرفته، و در عین زمان هنر تمثیل را نیز بالاتر از سطح یک هنر پیشه عادی "هالیوود و بالیوود" بلد است، گاهگاهی وقتی زمینه را مساعد می یافت و می دانست که کسانی نیستند تا بر حسب تجربه و یا هم مطالعات شخصی بین راست و دروغ تمیز قایل شوند، بدون آن که از آن چه بر خودش گذشته بود، یادی نماید که بالاخره برخورد و پیشامد دولت استبدادی داوود و آنها در ولایت قندهار با یک خلقی چگونه بود، از وضع بد سایر زندانی ها، زد و خورد ها، شیوع کشیدن چرس بین زندانیان و لواط یاد نموده، وقتی به خودش بر می گشت، فقط می افزود که گویا وقتی دستگیر شده است، قومندان امنیه ولایت قندهار بعد از مطالعه دوسیه اش به وی گفته "سر پشقل سوار استین و کشمیر را نظر می کنین"، دیگر چیزی از تمام آن دوران یاد نمی نمود.

واما این که چرا باید از طریق کویت و چمن داخل افغانستان گردد، سوالی است که توجه شما را نیز در آن مورد جلب می نمایم.

همه می دانیم که به دنبال خشکسالی های اخیر سلطنت که همزمان بود با آغاز پروژه های بلند پروازانه محمد رضا شاه قاتل خلق ایران، به میلیونها تن افغان، از تمام ملیت های افغانستان، با قبول تمام زحمات، سرگردانی ها و حتا دشنام و اهانت های غیر قابل پذیرش، خود را به ایران می رسانیدند، در این میان و در بین آن چند میلیون، در صد ناچیزی هم بودند که به عوض کار در ایران، به منظور تجارت و سوداگری بین ایران و افغانستان، زحمت و مصارف تهیه پاسپورت را قبول نموده، گویا به صورت رسمی و با داشتن ویزای معتبر، بین دو کشور رفت و آمد می نمودند.

در هر دو مورد، ساده ترین کار آن بود تا فردی که می خواست به ایران برود، چه به صورت رسمی و چه هم به صورت غیر رسمی کوشش نماید تا خود را به یکی از ولایتهای مرزی با ایران یعنی نیمروز، فراه و یا هرات و به صورت عمده هرات رسانیده از آن طریق داخل ایران شده، سفر خویش را ادامه بدهد. در چنان مواردی هیچ عقل سلیمی اجازه نمی داد تا به عوض عبور قاچاقی از مرز یک کشور، همزمان از مرز دوکشور به صورت قاچاق عبور نموده به اصطلاح غذا را به عوض آن که با دست و از جلو به دهن خود بگذارد، دست را از عقب سر برگردانیده بخواهد لقمه را به دهن بگذارد. تنها موردی که برخی ها، آنها هم به صورت عمده اهالی قندهار و یا برخی از مردم صفحات مرکزی افغانستان، از طریق کویته مسافرت شان را آغاز می نمودند، کسانی بودند که یا می خواستند در همان کویته، کارهای تجارتي شان را تمام نموده برگردند و یا هم روابط و خویش و قومی چند در آن شهر داشته و می خواستند مدتی را در آنجا سپری نمایند.

در کنار این طیف از مردم عادی و تجار، بودند کسان دیگری نیز که بنابر ارتباطات استخباراتی، عازم پاکستان گردیده با فروش اطلاعات شان به "آی. اس. آی" پولی به دست آورده دوباره به وطن بر می گشتند.

با در نظرداشت توضیحات بالا آیا نباید از "حسین جاسوس" پرسید، که مسافرت وی به پاکستان روی چه اهدافی و چرا باید از آنجا آغاز بیابد؟ آیا در صورتی که این مسافرت با پاسپورت آغاز یافته باشد، آنها هم با در نظرداشت اوضاع اقتصادی خانوادگی، مسافرت به کویته با تهیه ویزای دو کشور، احمقانه نبوده است؟ و اگر این مسافرت با پاسپورت آغاز نیافته بلکه "حسین جاسوس" هم به مانند میلیونها افغان دیگر، به صورت قاچاقی از کشور می خواسته خارج شود، چه انگیزه ای به غیر از تماس با "تنظیم نسل نو هزاره مغل" و تماس با "حاجی برکت" و جنرال "موسی خان"، می توانسته چنین راهی را ارجحیت ببخشد؟ از آن گذشته در صورتی که مسافرت بدون پاسپورت آغاز یافته باشد، به استناد کدام سند از مرز های غربی ایران باوجود مراقبت های شدیدی که از طرف رژیم شاه و رژیم بعث در نوار مرزی بین آن دو کشور صورت می گرفت و ما بخشی از آن را در نوشته های تعدادی از رفقای ایرانی دیده و خوانده ایم، گذشته داخل عراق شده است؟ از آن هم گذشته به نسبت هم مرز نبودن لبنان و عراق، "حسین جاسوس" چگونه توانسته خود را از عراق به لبنان برساند؟ مرز بین عراق - سوریه را چگونه و سوریه - لبنان را با کدام مهارت و با کدام پشتوانه، عبور نموده است؟

آیا تمام سوالات انسان را به این نکته نمی رساند که رفتن "حسین جاسوس" از طریق کویته، بنا به مشوره شخص "کشمند" و به غرض رد گم کردن ارتباط و پیگرد بعدی، به منظور استفاده از امکانات هزاره های مقیم کویته که با تأسف در تمام مدت بیشترین بخش آنها به مثابه چماق دست پنجابی ها در سرکوب باشندگان بلوچ آن منطقه ایفای وظیفه می نمایند، صورت گرفته و تمام اسناد لازم را آنها به کمک "آی. اس. آی" تهیه و زمینه مسافرت وی را فراهم نموده اند.

آنچه "حسین جاسوس" را موفق می سازد، تا از امکانات روسها در بهترین صورت استفاده نماید، در واقع برخورداری از پاسپورت پاکستانی به مثابه پوشش طبیعی است که در هیچ کجا مورد سوءظن دولتها قرار نمی گیرد و زمانی که می خواهد دوباره به افغانستان برگردد، شاید به اساس تغییراتی که در مناسبات پاکستان و افغانستان به وجود آمده بود و یا شاید هم به وسیله عمال نفوذی دولت افغانستان در درون نهاد استخباراتی پاکستان شناسائی شده با لو رفتن هویتش به زندان می افتد. اما چرا دیگر با اسناد خلقی ها و به اتهام خلقی بودن، این یکی دیگر از سوالاتی است که باید "حسین جاسوس" خود پاسخ بگوید.

در هر صورت، یکی از نکات جالب داستان "حسین جاسوس" طبق گفته خودش آن است که اندکی بعد از کودتای ثور، با برگشتن ورق، "حسین جاسوس" که تا دیروز در زندان باید فشارهای وارده از جانب پولیس دولت را تحمل می نمود- اگر واقعاً فشاری علیه وی وجود داشته بوده باشد-، به یک باره صاحب آرگاه و بارگاه شده در پناه اتهام وارده بر وی مبنی بر خلقی بودن، نه تنها از زندان با اعزاز و اکرام آزاد می گردد؛ بلکه تصمیم گیری در مورد حیات قومندان امنیه ولایت یعنی "بهاءالدین خان" که وی را طعنه داده بود، به وی سپرده، او نیز با تمام قساوت آن افسر رژیم داوودی را بدون کدام محاکمه و یا پرسشی محکوم به اعدام دانسته، حکم را نیز رفقای خلقی اش انجام می دهند.

باز هم در اینجا باید از "حسین جاسوس" پرسید:

تذکر این که در "گلگل میری" من را به نام خلقی از زندان رها نموده اند، فقط می تواند کسانی را قانع بسازد که یا از لحظ دماغی در سطح آدم های سالم قرار ندارد و یا این که ریگی در کفش خود داشته باشد.

چه با شناختی که همه ما از اعمال جنایتکارانه خلقی و نفرت آنها در مقابل جنبش چپ به خصوص آنهایی که از ملیت رزمنده و زحمتکش هزاره برخاسته بودند، داریم و با در نظر داشت آن که هیچ یک از کسانی که گمان مخالفت آنها در آینده علیه دولت وجود داشت از زندان رها نگردیدند و با در نظر داشت آن که از همان آغاز به بگیر و ببند عناصر انقلابی و مربوطین جنبش چپ آغاز نمودند، مگر آنها گاه خورده بودند که کسی را که به نام خلقی در محبس، محبوس بود و آنها خود می دانستند که خلقی نیست- هرگاه چنین امری می بود- از زندان رها نمایند. عقل سلیم حکم می نماید تا نباید به فضایا چنین ساده اندیشانه برخورد نموده، هر آنچه را "حسین جاسوس" نشخوار می نماید دوباره تکرار کرد، بلکه باید به دنبال اصل قضیه رفت.

اصل قضیه چیزی بسیار مغلق نیست، چه با پیروزی مزدوران روس، بنابر تقاضای کشتنندگان از میثاق و یا هم حفیظ الله امین، "حسین جاسوس" با دبدبه و کوکبه از زندان رها می گردد.

در همین جا باید به مثابه یک معلومات لازم بیفزایم، در تمام مدتی که حسین جاسوس در مسافرت و بعد ها در زندان قرار داشت، ۳ تن از دوستان و روابط قبلی وی از یک جانب زیر تأثیر تغییرات ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق ایران و نقش برجسته زنده یاد "تقی شهرام" در آن تغییرمواضع ایدئولوژیک برخی از اعضای آن سازمان و از طرف دیگر به اساس تماسهای مستقیم با دو تن از فرزندگان و بزرگان جنبش چپ افغانستان، زنده یاران "داوود سرمد و رسول جرأت" و در جریان بحث های طولانی و نفسگیر چندین ساله، بر مواضع ایدئولوژیک گذشته شان پا گذاشته، با پذیرش "م. ل. ا." در جمع رفقای زنده یاد "کلکانی" قرار گرفته بودند.

در نتیجه وقتی "حسین جاسوس" از زندان رها و بعد از مدتی، هوس تماس با دوستان قبلی خود را می نماید، از طرف آنها با سوالاتی مواجه می گردد، سوالاتی که "حسین جاسوس" به عوض پاسخدهی به آن، در ظاهر راهش را گرفته به دنبال کارش روان می گردد، در حالی که در باطن، بنا بر موجودیت اختلافات در درون "حدخا" و

تصفیه هائی که بین آنها صورت می گیرد، بنا بر تعلق به جناح کشتمند، خود را آسیب پذیر احساس نموده، زیر نام گوشه گیری راهی دیار خویش می گردد، تا از ضربت کور دولت در امان بماند.

نام و پای "حسین جاسوس" به "ساما" درست بعد از تجاوز روسها و رویکار آمدن پرچمی ها بر اریکه قدرت دوباره شنیده می شود، یعنی با به قدرت رسیدن "کشتمند"، "حسین جاسوس" نیز در شهر کابل پیدا می گردد.

در همین جا باز هم برای آنانی که می خواهند در آینده دنبال این قضیه را بگیرند، باید بیفزایم:

در یکی از پاسخ هائی که "داکتر صدیق" معروف داده است، می نویسد:

«من با زنده یاد "مجید کلکانی" یک هفته قبل از دستگیری به کمک رفیق "رضاء" دیدن کردم»

در آنجا نه "داکتر صدیق" خود می گوید که چه کسی او را به زنده یاد رفیق "رضاء" یکی از دوستان قدیمی "حسین جاسوس" که با مناسبات گذشته فاصله گرفته بود، معرفی نموده است و نه هم رفیقی که از وی استنطاق می نمود، به این فکر افتاده و یا شاید هم شرایط را مساعد نیافته تا از وی بپرسد، که با زنده یاد رفیق "رضاء" از کدام طریق آشنا شده است.

در هر صورت برای یک محقق ژرف اندیش با در نظر داشت آن که "حسین جاسوس" دوبار دیگر نیز به اشکال و طریقه های دیگری نیز با نفوذ بالای زنده یاد رفیق "رضاء" سازمان را ضربت زده است و اینک هم استفرغ وی "صادق دنی"، به صورت علنی در دفاع از "داکتر صدیق" قلم می زند، باید چنین مسأله ای را از یاد نبرده و رد جاسوسی "حسین" را علیه سازمان از آن زمان از نظر دور نداشت.

نوشتم با آمدن روسها در افغانستان و به حاکمیت رسیدن دوباره "کشتمند"، "حسین" بار دیگر فعال شده به صورت مشخص در اوایل سال ۱۳۵۹، حضور خیانتکارانه اش در سازمان تبارز می یابد. آنهم به شکل ذیل:

آنهايي که با تاريخ مبارزات "ساما" آشنائي دارند، حتماً اين نکته را به خاطر دارند، که "ساما" با دست زدن به عمليات "حسین کوت" و خلع سلاح لوائ تقويی آنجا، یکی از موفقانه ترین عملیاتها را در نوع خود انجام داده، اگر ارزش آن را نتوان بیشتر از عملیات معروف "سیرامیسترا" دانست به یقین و به هیچ وجه، کمتر و بی ارزشتر از آن نمی تواند باشد. چه "ساما" در جریان آن عملیات که با تأسف به کشته شدن زنده یاد "معلم صاحب ستار خان" انجامید نه تنها قادر شد در یک ضربت بیش از ۳۵۰۰ میل سلاح متخلف النوع و به صد ها هزار فیر مرمی را از آن لوا مصادره نماید، بلکه به پشتوانه کار تدارکاتی لازم و دور اندیشانه و از قبل برای تمام انواع اسلحه جاسازی و مکان یابی، قادر شد همه را از گزند تعقیب جدی و خانه به خانه روس اشغالگر نیز دور دارد.

موجودیت آنهمه اسلحه و روحیه رفیقانه بین سازمان بادر نظر داشت آن که رفقاء تمام واحد های سازمانی را به مثابه پیکر واحد دانسته، بدون آن که به فکر "عمر و" و یا "زید" باشند گسترش سازمان یافته مقاومت ضد روسی را هدف قرار داده بودند، ایجاب می نمود تا حین توزیع اسلحه در واحد های متعدد سازمان به نقاط مختلف کشور، کمترین تعصب و یا تمایزی در نظر گرفته نشود. بر همین مبنا وقتی زنده یاد رفیق "رضاء" پیشنهاد انتقال قسمتی از سلاح را در یکی از مناطق غرجهستان، ارائه نمود تقریباً با نوعی خوشبینی به دور از واقعیت آن پیشنهاد مورد قبول قرار گرفته، به زنده یاد رفیق "رضاء" که پیشنهاد دهنده بود، هدایت داده شد تا در زمینه اقدام لازم نماید.

تا جایی که از گفته های شخص "حسین جاسوس" و برخی از اسنادی که از آن زمان باقی مانده، بر می آید؛ زنده یاد رفیق "رضاء" که این پیشنهاد را بر حسب پیشنهاد "حسین جاسوس" به کمیته نظامی سازمان داده بود، بدون آن که قبل از دادن آنهمه سلاح، تمام ضوابط لازم را مراعات نماید، با تأسف روابط را بر ضوابط رجحان داده بدون آن که کمترین تحقیقی در مورد "حسین جاسوس" در طی زمانی که از هم دور بودند، انجام دهد و یا حد اقل از وی بخواهد

تا واحد تشکیلاتی را که قرار است سلاح را بردوش بگیرد، بیشتر معرفی داشته و یا حتا جهت انتقال آنهمه سلاح متناسب با تعداد اسلحه حد اقل برای حفظ و نگهداری آنها که بیش از میلیون ها دالر ارزش داشت، افراد لازم را بیاورد با سهل انگاری غیر قابل بخشایش، حدود دوصد میل اسلحه مختلف النوع را که شامل ماشیندار های "گرینوف"، "پی کا"، "ماشیندار برنو"، راکت انداز های "آر. پی. جی" و بیش از ۱۰۰ قیضه تفنگ های دور زن، "کره بین"، "برنو" ۳۰۳ بور" و به همان تعداد ماشیندار خفیف "کله شینکوف" و "په په شه" و چند عد تفنگچه "تی تی" و "مکروف" می شد، به دست "حسین جاسوس" و دو سه نفر خرکار سپرده، از یکی از روابط شکر دره - فرد مذکور اکنون به مانند "حسین جاسوس" در انجونیزم غرق بوده چه بسا دارای روابط حسنه با "حسین" و باندش نیز باشد- تقاضا به عمل بیاورد تا "حسین جاسوس" را صرف از منطقه اقامت پشتونها یعنی از شکر دره و از منطقه غازه عبور دهد.

به گفته فرد رهنما که آنها را از منطقه شکر دره و غازه عبور می داد، هنوز حدود یک ساعت از منطقه پشتونهای غازه دور نشده بودند که از دور عده ای را در انتظار کاروان خویش دیدند، آن رهنما که از جریان وقایع خبر نداشت و به علاوه هیچ چیزی در مورد "حسین جاسوس" نمی دانست، در قدم اول فکر نمود که افراد منتظر، طبق برنامه از قبل مدون، رفقای "سامانی" و آنانی هستند که به استقبال کاروان سلاح آنها آمده اند، اما وقتی نزدیک شدند و در واقع حتا به صورت فردی هم امکان مقاومت دیگر از بین رفته بود، به یک باره متوجه شده بود که آن افراد نه تنها از افراد سازمان نبودند، بلکه همه متعلق به یکی از جبهات محدود "گلبدین" در منطقه بوده و تا آن زمان به اصطلاح با "تفنگهای دهن پر" مسلح بودند و در چنان شرایطی آنهمه اسلحه را به مانند داد خدا دانسته، "حسین جاسوس"، خرکاران و فرد رهنما را اسیر نموده در زندان افکندند.

رهنما که انتظار همه چیز را داشت، به غیر از آنچه اتفاق افتاده بود، وقتی وضع را چنان دیده بود، بعد از آن که از هر نوع حرکت از جانب "حسین جاسوس" که هنوز هم ادعا می کرد که اقوامش به کمکش شتافته وی و سلاح را به محل مورد نظر خواهند برد، مأیوس می گردد، از کوچکترین غفلت نگهبانان استفاده نموده، از همان منطقه الی رسیدن به محل امن اقوام پشتون که عمدتاً از قوم "ناصر" بودند، خود را با دویدن بدون توقف نجات می دهد.

و اما "حسین جاسوس" به گفته خودش بعد از آن که چند روز نزد آنها زندانی می ماند، و در جریان آن مدت بعد از کشف آثار "صدر مائو" از زیر بار سلاح، به عنوان "شعله ئی" - جاسازی این آثار هم مخفیانه توسط شخص "حسین" و به مثابه بخشی از توطئه صورت گرفته بود، ورنه رفقای کوهدامن آنهمه فراست و درایت داشتند تا دو چیز خطرناک را بدون حفاظت کامل یکجا نسازند- تثبیت می گردد و حتا چند قطعه عکس از وی با کتابهای "مائو" به غرض نشر در جریده "شهادت" حزب اسلامی برمی دارند- آن عکس و صفحه شهادت را شخص "حسین جاسوس" برایم نشان داده و به یقین تا هنوز هم آن را نزدش دارد- به اصطلاح با میانجی گری ریش سفید ها، سلاح را ضبط و خودش را رها می نمایند.

خوانندگان عزیز!

از شما می خواهم به این قسمت آن واقعه تاریخی درد انگیز بیشتر توجه نمائید:

همه می دانیم که گلبدین و باندش از نخستین روز هائی که پا به عرصه سیاست گذاشته اند، حاضر بوده و هستند تا با هر دشمنی از روس گرفته تا امریکا و از شیطان آنچنانی گرفته تا جواسیس بدنام خلق و پرچم سازش، مصالحه، گذشت و تبابی نمایند، حاضر بوده و اند تا "تنی ها" را پناه دهند اما در تمام این دوران چه قبل از فاجعه ثور و چه هم بعد از آن، هیچ گاه و در تحت هیچ شرایطی حاضر نبوده و نیستند تا در صورتی که دستشان برسد از ریختن

خون یک "شعله‌ئی" دریغ نمایند. این "تجسم ننگ و نفرت" که برای اول بار با به خون کشانیدن فرزند دلیر و از جان گذشته مردم، زنده یاد "سیدال سخندان" آشتی ناپذیری خویش را با جریان دموکراتیک نوین و رهروان آن اعلام داشت و در طی بیش از سه دهه اخیر با جاری ساختن جوی های خون در اقصا نقاط کشور از تمام روابط آن جریان و به خصوص باکشتار بیرحمانه هزاران شاگرد معارف و پوهنتون که نمی خواستند، ننگ همکاری با مزدوران روس را قبول نمایند، در پاکستان و همچنان ترور بهترین فرزندان مردم ما اعم از مینا ها، فیض ها و رهبر ها، دشمنی خونین و آشتی ناپذیر خویش را با خلق افغانستان و به خصوص فرزندان راستین آن در وجود اعضاء و هوداران جنبش دموکراتیک نوین اعلام داشته، با کشتن بیش از ۵۰ هزار باشنده کابلی در همسویی با همزادان جنایتکارش ربانی- مسعود، ثبت کتیبه خرائین تاریخ نموده است، چه شد که آن زمان کسی را که با اسناد و سلاح به چنگ آورده بود، رها نموده موجودیتش را در پاکستان یعنی در قلمرو نفوذ خود نه تنها تحمل می نماید، بلکه با زدن یکایک حریفانش از درون جنبش چپ، زمینه را برای فعالیت های وطنفروشانه وی مساعد می سازد. من به آن خوانندگانی که فکر می کنند، اجل وی نرسیده بود، لذا همان طوری که خدای بنی اسرائیل، "یونس پیامبر" را در بطن نهنگ ۴۰ سال زنده نگهداشت، و فرزندش را بعد از ۴۰ سال گرگها استفراغ نمودند و یا زنش را بعد از ۴۰ سال سیلی که وی را با خود برده بود، زنده برگرداند، کاری ندارم، آنها حق دارند در همان تخیلات و توهمات سرگردان بمانند تا ببوسند، مگر به آنهایی که معتقد اند، در پس چنین نجاتی باید فراتر از "اجل" حرف دیگری هم وجود داشته باشد، بایدبناگرم:

افرادی که سلاح را "حسین جاسوس" به دست آنها داده بود، و به کمک آن سلاح قوی ترین جبهه را در منطقه به وجود آورده بودند، در سال ۶۰ که آغاز درگیری های خونین و پیشرفته بین بخش های مختلف مقاومت رسمی و غیر رسمی بود، در اولین روز ها، با همان سلاح "حسین کوت" از اولین گروپهائی بودند، که روابط تسلیم طلبانه برقرار نموده در تمام دوران حاکمیت مزدوران روس، حتا یک فیر هم بالای روسها انجام ندادند. بر خورد به قضیه از منظری که مطرح گردید، هرکسی را که مغزش بیشتر از اجداد اولی ما ظرفیت داشته باشد، متوجه این نکات می سازد:

نقشه انتقال اسلحه به محل موهومی که "حسین جاسوس" می خواست آن را انتقال دهد به صورت تمام از طرف "کشتمند" و خاد تنظیم شده، در واقع با یک تیر دو نشان زده اند. از یک جانب مقداری سلاح را از چنگ "ساما" بیرون کشیده اند و از طرف دیگر بدون آن که کمترین سوءظنی نسبت به ماهیت آن جبهه "کشتمند" در اذهان مردم بومی خلق شود، افراد خاد و طرفداران خود را نیز مسلح ساخته اند، در نتیجه وقتی به عوض کسانی که "حسین جاسوس" از آنها یاد می نمود، آن افراد "گلبدین" در انتظار بوده است، هیچ جای تعجب ندارد چه خاد "کشتمند"، توانسته تمام قضایا را مو به مو برنامه ریزی و عملی نماید.

چون جبهه در کل تحت حاکمیت خاد "کشتمند" قرار داشته، لذا در مورد این که چه کسی باید بمیرد و چه کسی می تواند زنده بماند، هم خاد و "کشتمند" تصمیم می گرفته نه "گلبدین" تشنه به خون "شعله‌ئی". به همان اساس هم "حسین" که بار اول خلاف تمام "شعله‌ئی" ها که توسط خلقی ها کشته می شدند، به وسیله خلقی ها از حبس نجات یافت این بار باز هم خلاف تمام عناصر شریفی که توسط "گلبدین" به قتل می رسند، از زیر تیغ وی نیز خلاصی یافت.

تا این بخش قضیه برمی گردد به نقش خاینانه "حسین جاسوس" از منظر ارتباط وی با "کشتمند"، اما قضیه در همین جا خاتمه نمی یابد. زیرا آنهایی که در پاکستان و به خصوص در کویته مسافرت نموده و رنج دید و باز دید با

"حاجی برکت" رهبر "تنظیم نسل نو هزاره مغل" را بر خود تحمیل نموده اند به نیکوئی می توانند به خاطر بیاورند که از دید آن جاسوس "آی. اس. آی" مسأله بر سر این نبود که روس آمده و باید علیه آنها رزمید، بلکه برای وی و همقطاراناش دولت دست نشاندۀ ببرک قابل پشتیبانی بود، زیرا برای بار اول به گفته خودشان "یک بچه هزاره صدراعظم شده تو آمده و می خواهی علیه روس مبارزه کنی، یعنی آن بچه هزاره را پائین پرتی".

با دقت در چنین طرز دید و با در نظر داشت مسافرت قبلی "حسین جاسوس" از طریق کویته و ارتباطش با "تنظیم" و از آن طریق "آی. اس. آی" آیا نباید به خود حق داد تا حکم نمود که این تنها "کشتمند" نبوده که جهت رهائی وی از چنگال "گلبدین"، زحمت کشیده است بلکه این "آی. اس. آی" بوده و است که به "گلبدین" مرز های ترورش را نمایانده، ضمن رها نمودن "حسین جاسوس" در آنزمان، تا اینک می تواند در پاکستان از مصونیت کامل برخوردار باشد. مصونیتی که نه زنده یاد "داکتر فیض احمد" از آن برخوردار بود و نه هم زنده یاد "مینا" و یا هم زنده یاد "رهبر".

شاید عده ای از طرفداران "حسین جاسوس" چنین استدلال نمایند، که حوزه صلاحیت و کشتار "گلبدین" محدود به صوبه سرحد بود، در چنین حالتی باید خود پاسخ بگویند که مسؤلیت کشتار بیرحمانه زنده یاد داکتر "فیض احمد" و یارانش و زنده یاد "مینا" را در کویته و خارج از صوبه سرحد چه کس و یا نهادی عهده دار است؟  
ادامه دارد